



⊗ یک جنگجوی حماس در تونل‌های سیستماتیک شهر زیرزمینی پیچیده در غزه با استحکامات دفاعی قوی آماده نبرد با رژیم صهیونیستی است.

عکس از the conversation

و طبق گفته‌های خود، اقلام ساده‌ای را برای خرج خانواده‌اش می‌فروشد. او ادامه می‌دهد: «او طاقت آن صحنه را نداشت، بنابراین یکی از همراهانش را نزد او فرستاد تا تمام وسایلی را که در اختیار داشت، بخرد و بعد از آن از مشخصات آن دختر و شرایط خانواده‌اش مطلع شد. آنها در منطقه مرکزی زندگی می‌کنند.» «ام حسین» می‌گوید: «ابومحمد» پذیرفت که کرایه خانه آن زن فقیر را بپردازد و برای همه فرزندانش لباس بخرد، علاوه بر اینکه ماهانه به او کمک هزینه ثابت پرداخت کند، بدون اینکه دختر از منبع اهداکننده اطلاع داشته باشد. پس از شهادت «ابو محمد»، کمک هزینه دختر را قطع کردند، سپس دانست که احمد حامی او بوده است، پس از گذشت زمان، دختر «ابو محمد» را در خواب دید و به او گفت: «من بودم. به تو کمک می‌کنم و ما دست از کار بر نمی‌داریم، پس برای ادامه کمکت باید نزد برادرم بروی.» «مان دیگری داستان «ام حسین» را روایت می‌کند. وقتی «ابو محمد» در کنار دریا نشسته بود، مرد جوانی را دید که سیگار می‌فروشد. او را صدا زد و از او خواست در ازای کنار گذاشتن سیگارفروشی، مبلغی پول برای شروع شغل دیگری به او بدهد تا با شغل مناسب، پول حلال به ارمان بیاورد. «مان «نوک کوه بیخ» داستان‌های ابومحمد الجعبری با همه کسانی است که از او کمک و یاری می‌خواهند، علاوه بر اینکه در ازدواج جوانان و رفع نیازهای فراوان آنها کمک می‌کند. بدین ترتیب مردم شریف و پاک عروج می‌کنند، اما یاد و خاطره آنها در اذهان مردم بویژه کسانی که از این کمک‌ها و خدمات‌ها بهره‌مند شده‌اند، نقش زنده است.

نمی‌ماند، هیچ شهروندی را که برای درخواست کمک آمده بود، برنگردانده است. او خانه آنها را به عنوان «کمپته اجتماعی» برای فقرا و نیازمندان توصیف می‌کند. الجعبری به مردان جوان متأهلی که برای فرزندآوری به عمل لقاح آزمایشگاهی نیاز داشتند و نمی‌توانستند هزینه آن را بپردازند، توجه زیادی داشت، تا اینکه به مرحله عقد قرارداد با انجمن تخصص درمان نازایی رسید. وی ادامه می‌دهد: «هر فردی که نیاز به پیوند داشته باشد به آن انجمن هدایت می‌شود تا عمل‌ها و معاینات را به صورت رایگان انجام دهد و به مسئولان انجمن بگوید: (من از ابومحمد هستم). او گفت که ده‌ها مرد جوان که قادر به پرداخت هزینه عمل‌های باروری نبودند از خدمات این انجمن بهره‌مند شدند. داستان دیگر مربوط به مریضی بود که از کمردرد شدید رنج می‌برد، پزشکان تصمیم گرفتند او را جراحی کنند، اما او نتوانست هزینه آن را بپردازد، به همین دلیل نزد «ابو محمد» رفت و او آنچه را که می‌خواست داشت. هزینه‌های درمان را نیز برعهده گرفت و نه تنها اینجا، بلکه برایش خرید، یک «تشک طبی» متناسب با وضعیت سلامتی او پس از عمل. او توضیح می‌دهد که تمام این کمک‌های شوهرش، «ابومحمد» مخفی نگه داشته شد و او حتی یک بار هم مبلغی را که برای کمک به همه کسانی که «در خانه‌اش را زدند» به او نگفت. داستان جدیدی که ام حسین پس از شهادت شوهرش از جزئیات آن مطلع شد، زیرا یک روز پس از پایان نماز ابومحمد در مسجد الکتیبه در منطقه تل الحوا، زن جوانی را در اوج شکوفایی با فرزندانش یافت. در نزدیکی درب مسجد نشسته